

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

پیرامون بحث از آیه 213 از سوره مبارکه بقره بیان شد که وقتی ارسال رسل و انزال کتب صورت گرفت، اختلاف به وجود آمد. لکن این اختلاف نباید مانع از اصل کار بشود؛ بگوئیم حالا که مردم دو گروه می‌شوند یک گروه می‌پذیرند و یک گروه نمی‌پذیرند پس خوب بود از اول خدای تبارک و تعالی ارسال رسل و انزال کتب نمی‌کرد؛ می‌گذاشت مردم در همان بساطت خودشان باقی بمانند. نسبت به مطالبی که در این کتب آسمانی وجود دارد؛ یک عده‌ای توحید را قبول می‌کنند و یک عده نمی‌پذیرند، یک عده صفات خدای تبارک و تعالی را می‌پذیرند و یک عده نمی‌پذیرند. در احکام هم همین‌طور است؛ در احکام بیشتر مردم عادی مقاومت می‌کنند. وقتی به مردم می‌گوئیم این کار ممنوع است؛ این کار جایز است؛ این کار واجب است؛ چون یک محدودیتی به وجود می‌آید، طبیعی است که یک عده می‌پذیرند و یک عده نمی‌پذیرند. ما این بحث را به دنبال شبهه‌ای که به آخوند منتسب شده بود، مطرح کردیم. گفتیم این شبهاتی که به آخوند منتسب می‌کنند، در زمانه ما هم دائم این حرف را می‌زنند که با این انقلاب دین ضعیف‌تر شده؛ مردم از دین فاصله می‌گیرند و روحانیت جایگاه خودش را از دست داده است. بنابراین ما باید یک مقدار این شبهه را ریشه‌ای بحث کنیم. بالاخره حکومت اسلامی یک محدودیت‌های برای عده‌ای می‌آورد، اما اساسش سبب تکامل جامعه و افراد است. همان طوری که در پرتو دین، علم رشد می‌کند؛ در پرتو دین، اخلاقیات رشد می‌کند؛ باید در پرتو حکومت دینی هم همین‌طور باشد. البته یک اسباب و عواملی نگذاشتند و مانع شدند که واقعاً این حکومت کما هو حقّه بتواند در میدان اثر داشته باشد. که یک بحث دیگری است؛ ما نباید بگوئیم حالا که این‌طور می‌شود، برای حفظ قداست دین حکومت دینی را کنار بگذاریم. گاهی اوقات برخی از این تعبیر استفاده می‌کنند که اگر دین به مسند سیاست بیاید قداست دین از بین می‌رود. ریشه این تعبیر از سوی افرادی است که با اصل دین مخالفند.

تتمه‌ای از مباحث پیشین باقی مانده که در این جلسه بحث خواهیم کرد و در جلسات بعدی سراغ سایر شبهات خواهیم رفت.

دیدگاه علامه پیرامون کمیت و کیفیت اختلاف

به اعتقاد علامه طباطبائی رضوان الله علیه از این آیه شریفه «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»، استفاده می‌کنیم که دو جور اختلاف وجود داشته است؛ یک. اختلاف بین مردم که قبل از دین بوده است و آن اختلاف در امور زندگی و امور عادی خودشان بوده. دو. اختلاف بعد از تشریع دین، که این اختلاف میان «حملة الكتاب» [1] است. ایشان اصرار دارند که این دو اختلاف را از آیه در بیاورند.

ایشان برای توضیح این مطلب به دلیل اعتبار تمسک می‌کنند؛ و هو یساعده الاعتبار. در بیان دلیل اعتبار فرمودند مردم در قرون اولیه افرادی بودند که یک زندگی ساده‌ای داشتند، از گیاهان می‌خوردند در غارها زندگی می‌کردند، با چوب و سنگ هم در مقابل دشمن از خودشان دفاع می‌کردند. همین‌طور که علم رشد و ترقی پیدا کرد، قریحه استخدام موجب این شد که هر کسی دنبال بهره‌وری برای خودش بوده و دیگری را به نفع خودش به کار بگیرد و از مواهب طبیعت استفاده کند. این استفاده کردن‌ها منجر به اختلاف شد. در ادامه مطلب فرمودند شما استیهاش نکتید که فطرت یعنی همین قریحه استخدام هم موجب اجتماعی بودن

بشر بشود و هم موجب اختلاف بشود، هم اجتماعی بودن و هم اختلاف ریشه‌اش در این فطرت و این قریحه استخدام است، فرمودند چه اشکالی دارد ما بگوئیم فطرت انسان اینجا دو قانون متزاحم دارد، این را به عنوان مقدمه قرار می‌دهند برای اینکه پس مردم اول یک زندگی ساده داشتند و بعد اختلاف کردند و بعد نبیین آمدند و بعد «حملة الكتاب»، حقایق این کتاب را برای مردم درست بیان نکردند و به جهت ظلمی که کردند، منشأ اختلاف بین مردم شدند.

بررسی دیدگاه علامه

نکته اول این است که آیا دلیل اعتبار ایشان خود فی نفسه مطلب درستی است؟ ما می‌دانیم مردم در آن قرون اولیه خیلی بسیط و ساده و معمولی زندگی می‌کردند. توقعات‌شان کم بود. همین‌طور که علم ترقی و پیشرفت کرد، توقعات بشر زیاد شد و اختلاف به وجود آمد. اینها درست هستند. اولاً این اختلاف چه ربطی به فطرت انسان دارد آیا ما می‌توانیم بگوئیم این معلول فطرت است؟ فطری بودن قریحه استخدام، مطلبی درست است ولی اختلاف عوامل دیگری دارد. استخدام این است که انسان می‌خواهد بهره‌برداری و استفاده کند، ولی اختلاف و تنازع ربطی به این قریحه استخدام ندارد، این می‌خواهد از دیگری بهره‌برداری کند، دیگری هم می‌خواهد بهره‌برداری کند. ممکن است این منجر به تنازع بشود، درست است، اما تنازع معلول قریحه استخدام نیست. یک تعبیری که ایشان در اینجا دارند «و لا ضير في تزاحم حکمین فطریین» [2] از تعبیر تزاحم هم استفاده کردند، چه تزاحمی وجود دارد؟ انسان اجتماعی شد درست است، حالا یا اجتماعی بالطبع است یا اجتماعی بالاضطرار است که تعجب این است که این مطلب با آنچه بعداً بیان می‌کنند که انسان اجتماعی بالاضطرار است هم تنافی دارد، اینجا می‌فرمایند قریحه استخدام موجب اجتماعی بودن انسان است، می‌فرمایند «كما دعت هذه القریحة بعینها إلى الاجتماع و المدنية» یعنی قریحه استخدام که می‌گویند یک امر فطری است، یعنی فطرت انسان را اجتماعی کرده. قبلش می‌فرمایند: «الاختلاف الفطري الذي دعت إليه قریحة الاستخدام» [3] قریحه استخدام موجب اختلاف شده که این قریحه موجب اجتماع شده.

اولاً، یکی از نظریات معروف مرحوم علامه رضوان الله علیه همین است که می‌فرمایند: انسان اجتماعی بالطبع و بالفطرة نیست؛ بالضرورة و الاضطرار است. این را در خیلی جاهای المیزان مطرح کردند. ثانیاً چگونه می‌توان تصور نمود که فطرت دو حکم متزاحم داشته باشد؛ بگوئیم هم منجر به اختلاف می‌شود و هم منجر به اجتماع می‌شود! به اعتقاد ما اینکه بیائیم چنین چیزی را معلول برای فطرت قرار بدهیم، چندان قابل فهم نیست.

فطرت که مشترک بین افراد است یعنی همین فطرتی که من دارم هم من را دعوت به استخدام می‌کند و نتیجه‌اش ختلاف است و هم دعوت می‌کند به اجتماع، این عین عبارتشان است.

تمایز غریزه و فطرت

بین غریزه با فطرت فرق است. کسی در نفس خودش را صبور بار می‌آورد اما صبر را نمی‌شود فطری دانست؛ بلکه انسان باید تلاش کند تا نفس خود را صبور بار بیاورد. خشم هم همین‌طور است. یا یک کسی عادت بر عصبیت پیدا می‌کند. البته ایشان مثال‌هایی می‌زند و قیاس‌شان و قیاس‌شان خالی از اشکال نیست. ایشان می‌فرماید: «كما أن جاذبة التغذي تقضي بأكل ما لا تطيق هضمه الهاضمة»، آدم میل به خوردن چیزی پیدا می‌کند ولی هاضمه او را نمی‌پذیرد، توان جذب او را ندارد «و لا تسعه المعدة»، «كما أن جاذبة التغذي» یعنی غذا خوردن، بعد دارد، «كما أن جاذبة التغذي» تغذی یعنی حکم می‌کند و وادار می‌کند «بأكل ما لا تطيق هضمه الهاضمة و لا تسعه المعدة» [4] این قیاس هم درست نیست، یعنی تشبیهش تشبیه درستی نیست.

به نظر می‌رسد که این مقدمه، یک مقدمه برهانی نیست و یک مقدار به جای تفسیر آیه، به خطابه شبیه است. اگر کسی قریحه استخدام دارد و می‌خواهد از یک غذای استفاده کند، دیگری هم می‌خواهد از آن غذا استفاده کند، اگر غذا خیلی زیاد باشد که اختلاف به وجود نمی‌آید، پس عواملش کمبود منابع در عالم خارج است. فرض کنید طلا خیلی چیز کمی در عالم خارج است و روی آن اختلاف می‌شود. قدرت کم است و روی آن اختلاف می‌شود. اما اگر یک چیزی فراوان باشد، چطور در آن اختلاف ایجاد می‌شود. این یک تعریض بود.

ایشان قبل از این مقدمه می‌فرماید: «و هذا هو الذي يساعد عليه الاعتبار» [5]، هذا یعنی اینکه این آیه دو تا اختلاف را می‌گوید، یک اختلافی که منشأش خود مردم هستند و یک اختلافی که منشأش «حملة الكتاب» است؛ یک اختلافی که قبل از بعث رسل است و یک اختلافی که بعد از بعث رسل است، بنابراین آیه دو اختلاف را می‌خواهد بگوید، این را هم به عنوان توضیح برای این آیه ذکر می‌کنند. البته می‌فرمایند اگر دو حکم فطری با هم تزامم کردند - اما حکم سومی که باشد که میان این دو حکم متزامم تعادل ایجاد کند -، این تزامم اشکالی ندارد؛ «إذا كان فوقهما ثالث يحكم بينهما، و يعدل أمرهما، و يصلح شأنهما» از نظر ایشان در ما نحن فيه دو حکم فطری داریم «فسلوك فطره الانسان إلى المدنية»، مدنیّت همان اجتماعی بودن است. «ثم سلوكها إلى الاختلاف يؤديان إلى التنافي»، از یک طرف سلوک به اجتماعی بودن، از یک طرف اختلاف، از طرف دیگر اینها به تنافی منجر می‌شوند. خداوند این اختلاف را با بعثت انبیاء رفع می‌کند؛ «و لكن الله يرفع التنافي برفع الاختلاف الموجود ببعث الأنبياء بالتبشير و الإنذار و إنزال الكتاب الحاكم بين الناس فيما اختلفوا فيه».

رافع اختلاف دوم

[اشاره شد که مرحوم علامه در این آیه قائل به دو اختلاف است] سؤال این است که شما که دو تا اختلاف از اینجا از آیه استفاده می‌کنید اختلاف دوم را چه کسی حل می‌کند؟ اختلاف دوم که خیلی مشکل‌تر از اختلاف اول است، بالأخره باید یک کسی بپاید آن اختلاف را حل کند. این هم یک نکته است که این نکات را در ذهن داشته باشید.

ایشان می‌فرمایند «فظاهر الآية يدل على أن هذا النوع قد مر عليهم في حياتهم زمان كانوا على الاتحاد و الاتفاق»، یک زمانی بر نوع بشر گذشت که متحد بودند، طبق بیان ما بعد از بعثت رسل است. می‌فرماید: آیه که می‌فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» یعنی یک زمانی که شاید زمان کمی هم بوده، مردم اتحاد داشتند؛ «و على السذاجة و البساطة». ساده زندگی می‌کردند. «لا اختلاف بينهم بالمشاجرة و المدافعة في أمور الحياة»؛ در امور زندگی با هم اختلاف نداشتند و اختلافی هم در مذهب نداشتند؛ «و لا اختلاف في المذاهب و الآراء». [6] بعد می‌فرماید: «و الدليل على نفي الاختلاف» [7] دلیل بر اینکه اختلاف نبوده چیست؟ قوله تعالى «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»، فقد رتب بعثة الأنبياء و حكم الكتاب في مورد الاختلاف على كونهم أمة واحدة» می‌فرماید اینکه خدا می‌فرماید «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»، پس باید یک اختلافی قبلاً باشد لذا می‌فرمایند پس اول متحد بودند بعد طبق همان قانون فطری که توضیح دادند اختلاف پیدا کردند، این اختلاف اختلاف در امور زندگی است، در امور زندگی اختلاف کردند خدا هم انبیاء را فرستاد، کتاب را فرستاد، این را می‌فرمایند اختلاف اول قبل از بعثت انبیاء است.

ایشان با استناد به فراز «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ»؛ می‌فرماید: در این کتاب اختلاف نکردند، مگر کسانی که این کتاب به آنها داده شد و این منشأ اختلاف هم ظلم بود. پس اختلاف در دین به وجود می‌آید. آن اختلاف اول اختلاف در امور زندگی و در حیات مادی بود، این اختلاف دومی در دین از ناحیه حمله کتاب و به جهت بغی و ظلم است؛ «إِنَّمَا نَشَأَ مِنْ قَبْلِ حَمَلَةِ الْكِتَابِ بَعْدَ إِنْزَالِهِ بِالْبَغْيِ» [8]، این اصل مدعای ایشان است.

بیان نظر مختار

با قطع نظر از مطالبی که بعداً می‌خواهند بیان کنند، نظرم این است که هیچ چیزی در عالم مشکل‌تر از تفسیر قرآن نیست. [9] به نظر می‌رسد که آیه می‌خواهد این را بیان کند: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»، مردم هیچ اختلافی بین‌شان نبوده، امت واحده بودند، از وقتی که بعثت رسل و انزال کتب شد، اختلاف ایجاد شد. مراد از «فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» به قرینه بعدش روشن می‌شود. بیان شد که یک مبعّدی بر فرمایش علامه طباطبائی است و آن مبعّد این است که با کتاب می‌شود اختلافات دنیوی مردم را حل کرد؛ اصلاً این کتاب برای این آمده؛ سر یک زمینی و یک درخت یا خانه‌ای با هم دعوا دارند، برویم سراغ کتاب؛ لولا این کتاب در بعضی از این امور جزئی زندگی که در قرون اولیه هم خیلی کم بود می‌توانستند حل کنند، این خودش یک مبعّد است.

آیه لسان روشنی دارد و می‌فرماید: «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ»، اینقدر محکم کرد «لِيَحْكُمَ بَيْنَ

النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»، بعد کبرای کلی. می‌فرماید بدانید «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ»، اختلاف در کتاب ریشه در بغی دارد، آن کسی که خواست ظلم کند اختلاف کرد و الا اگر همین کتاب را همه معیار قرار می‌دادند اختلافی به وجود نمی‌آمد. یکی می‌گوید باید سنگ پرستید، یکی می‌گوید باید ستاره پرستید، این کتاب حکم می‌کند که مبدأ عالم چیست؛ یکی می‌گوید خورشید منشأ رزق است و دیگری می‌گوید ماه منشأ رزق است این کتاب می‌گوید رزاق کیست؛ این است معنا و مقصود از «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ». قبلاً هم عرض کردم «لِيَحْكُمَ» را نباید به قضاوت در مورد اختلاف بیان کرد. این مطلب را قبلاً در آیات حکم مفصل بحث کردیم. وقتی می‌گوئیم «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» [10] نمی‌خواهیم با این آیه، برای خداوند شأن قاضی درست کنیم. حکم یعنی «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» [11]، حکومت برای خدای تبارک و تعالی است، آن وقت یکی از شئون حکومت، قضاوت است، این «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ» یعنی قرآن حاکم می‌شود، پیامبر حاکم می‌شود، کل امورات را قبول داریم.

ما می‌گوییم دین یک جامعیتی دارد و ریزترین حیات بشر را هم بیان می‌کند. دین به شما می‌گوید: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» [12] این دستور دینی چه ربطی به اختلاف دارد؛ قرآن می‌گوید چه چیز حلال و چه چیز حرام است؛ چه چیزی را انسان انجام بدهد یا انجام ندهد؛ آیات نکاح، آیات ارث، اینها چه ربطی به اختلاف دارد؛ علامه می‌فرمایند یک اختلافی قبل بوده، قرآن و بعثت انبیاء بر این بوده که این اختلاف را حل کند، یعنی چه؟ یعنی این همه ملک و ملکوت جمع شوند، برای اختلاف سر یک زمینی که دو نفر با هم اختلاف دارند تا اختلاف حل شود؛ این برداشت از آیه دقیق نیست. لذا صحیح آن است که بگوئیم آیه [در فراز] «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ»، می‌فرماید: در دین و در کتاب اختلاف نمی‌کردند مگر کسانی که کتاب به آنها داده شد. [این معنا چنانکه] در جلسه قبل هم عرض کردیم که کاملاً با قرینه سیاق سازگاری دارد. بیان شد اینکه علامه «إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ»، را به حمله کتاب یا علمای دین تفسیر نمودند، فاقد دلیل است. آن کسانی که به ایشان کتاب داده شد، آن کسانی که این دین به گوش شان رسید، اختلاف نمی‌کنند «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ»، در آنچه که اختلاف کردند، یکی می‌گوید خدا هست، پیامبر می‌گوید: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا» [13] این زمینه برای اختلاف می‌شود: یکی می‌گوید این حرف درست است و دیگری می‌گوید این حرف درست نیست. آنهایی که می‌گویند درست نیست برای اینکه می‌خواهند ظلم کنند، ظلماً اگر بگویند خدایی هست دست خودشان بسته می‌شود و قدرت خودشان از بین می‌رود، ظلماً و بغیاً. می‌فرماید: اما آن کسی که لجاجت ندارد، آن کسی که واقعاً عناد ندارد، خداوند او را هدایت می‌کند؛ «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ»، این مستفاد از ظاهر آیه‌ای است که ما می‌فهمیم.

بنابراین یک اختلاف بیشتر نیست و آن هم اختلاف در دین است که بعد از بعثت رسل و انزال کتب است، به برکت دین این اختلاف‌های ظاهری هم حل می‌شود.

بررسی نقد علامه بر قائلین به وحدت امت در هدایت

علامه می‌فرماید با این بیان ما بعضی‌ها گفته‌اند «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»، یعنی «على الهداية، لأن الاختلاف إنما ظهر بعد نزول الكتاب بغيا بينهم، و البغي من حملة الكتاب، و قد غفل هذا القائل عن أن الآية تثبت اختلافين اثنين لا اختلافا واحدا» [14] این که عین مدعا شد، شما می‌خواهید قول قائل را رد کنید. قائل می‌گوید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»، یعنی على الهداية؛ وقتی انبیاء آمدند اختلاف کردند. این را می‌خواهید رد کنید می‌آئید به مدعای خودتان رد می‌کنید که ما ثابت کردیم آیه دو اختلاف را می‌گوید؛ نه، این اول دعواست «و قد مر ببيان» [15].

اشکال دومی که به این قول دارند، این است که «و قد غفل هذا القائل عن أن الآية تثبت اختلافين اثنين لا اختلافا واحدا، و قد مر ببيان، و عن أن الناس لو كانوا على الهداية فإنها واحدة من غير اختلاف، فما هو الموجب بل ما هو المجوز لبعث الأنبياء و إنزال الكتاب و حملهم على البغي بالاختلاف» [16]؛ اگر شما می‌گوئید مردم همه در هدایت بودند، چه وجهی داشت که خدا انبیاء را بفرستد؛ اشکال دوم ایشان بر مدعای وحدت امت در هدایت، وارد است. بله این را نمی‌شود گفت: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»، همه هدایت داشتند، اگر هدایت داشتند وجهی نبود که خدا انبیاء را بفرستد. بنابراین این قول باطل است.

بررسی نقد علامه بر قائلین به وحدت امت در ضلالت

علامه می‌فرماید یک عده‌ای گفته‌اند «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»، یعنی «واحدة على الضلالة» همه گمراه بودند. به اعتقاد ایشان این قول هم باطل است. زیرا دلیل این قول «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ» است که یعنی همه گمراه بودند تا خداوند نبیین را فرستاد. ایشان می‌فرماید: «و قد غفل هذا القائل عن أن الله سبحانه يذكر أن هذا الضلال الذي ذكره و هو الذي أشار إليه بقوله سبحانه: فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ، إنما نشأ عن سوء سريرة حملة الكتاب و علماء الدين» [17]، ایشان می‌فرماید: به قرینه «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا»، این ضلالت ناشی از سوء سریره علمای دین بوده است. علامه در رد این قول نیز به تکرار مدعای خودشان، استدلال می‌کنند؛ حال آنکه این اول دعواست. اگر اختلاف از ناحیه علمای کتاب و حمله کتاب را که ادعای ایشان است، رد نمائیم، قول به وحدت در ضلالت را نخواهیم توانست با این ادعای علامه جواب دهیم.

حاصل آنکه به اعتقاد ما «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»، ناظر به هیچ یک از هدایت و ضلالت، نیست. به بیان دیگر اینجا در صدد بیان وحدت از حیث هدایت و ضلالت نیست. مردم یک گروه بودند که داشتند زندگی می‌کردند - کما اینکه ظاهراً در بعضی از روایات ذیل آیه همین‌طور آمده است -، نه اینکه همه گمراه بودند یا همه منکر خدا و معاد بودند. بلکه امت واحده به این معنا بودند که اصلاً هیچ حقیقتی را نمی‌دانستند؛ مثل یک کسی که می‌گوید نمی‌دانم کجا می‌روم؟! «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»، به همین معناست، نه «على الهداية» [18] و نه «على الضلالة» [19] که بعداً بخواهند حق را انکار کنند. این‌ها یک امت واحده بودند و هیچ چیزی را نمی‌دانستند. بعد خداوند انبیاء را فرستاد. در آنچه که خداوند فرستاد اینها اختلاف کردند و این اختلاف، منشأش بغی بود، نهایتاً هم خدا در آن مواردی که اینها اختلاف کردند، آن‌ها را هدایت کرد؛ آن مواردی که خداوند اراده فرموده است.

یک قولی وجود دارد که، اصلاً دو تا اختلاف نداریم، اما علامه این قول را خودش رد می‌کند. این را آیه می‌فرماید «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»، بعد بیان می‌کند «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ»، یعنی اینها در مبدأ و معاد اختلاف داشتند، فرض کنید می‌رفتند بت می‌پرستیدند؛ قدیم شاید بت پرستی هم نبوده، یک زمانی بر انسان گذشته که چیزی را نمی‌پرستیده! «فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» یعنی در آنچه اختلاف دارند از حیث هدایت، بعد به نحو کبری می‌فرماید «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ ... فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»، آیه یک اختلاف را بیشتر نمی‌گوید آن هم اختلاف در دین است. اصلاً اختلاف در هدایت را معیار قرار داده، پیامبران را فرستاده انزال کتب هم کرده برای این مطلب.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1] محمدحسین، طباطبایی، المیزان في تفسير القرآن، ج 2، ص 125.
- [2] همان.
- [3] محمدحسین، طباطبایی، المیزان في تفسير القرآن، ج 2، ص 125.
- [4] همان.
- [5] پیشین، ص 124.
- [6] محمدحسین، طباطبایی، المیزان في تفسير القرآن، ج 2، ص 125.
- [7] همان.
- [8] همان.

[9]. یک وقتی خدمت جناب آقای قرائتی حفظه الله بودم خیلی ایشان تشویق می‌کرد طلاب و اساتید را به تفسیر، من به ایشان عرض کردم که این خوب است ولی این روایت را شما در وسائل الشیعه دیده‌اید که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «وَلَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ» (محمد بن حسن، حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 27، ص 192). یعنی مشکل‌ترین چیزی که عقل می‌تواند به آن برسد، تفسیر قرآن است. تفسیر قرآن، یک کار ساده‌ای نیست.

- [10]. انعام/57.
- [11]. آل عمران/ 189.
- [12]. اعراف/ 31.
- [13]. محمد باقر مجلسي، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)، ج 18 ؛ ص 202
- [14] محمد حسين طباطبائي، پیشین، ص 125.
- [15] همان
- [16] همان.
- [17] همان، ص 125.
- [18] همان.
- [19] همان.